

درباره افغانستان - پاکستان - هند

تذکر

این نوشته در ویراست جدید کتاب «سندروم افغانستان» / اپریل 2011؛ صص 180 تا 198 / آمده است؛ انکشافات یک ماه اخیر، تایید کننده نتیجه گیری های این تحلیل، و دیدگاه اصلی کتاب «سندروم افغانستان» هستند؛

کتاب «سندروم افغانستان» اینک زیر چاپ مجدد است؛

موردِ بعدی، مورد هند و پاکستان است.

اینک روشن است که تعارضات در میان پاکستان و هند از منابع اصلی ادامهٔ تشنج در افغانستان است .

هند در افغانستان بیش از 2 میلیارد دلار سرمایه گذاری کرده است؛ هند موفقانه در "اوپرو-آزیان" سرمایه گذاری می کند؛ و از این نظر نه تنها با پاکستان، بلکه اساساً با چین، وارد رقابت شدید شده است؛

پاکستان، با بازی با القاعده و طالبان، متعهد به تطبیق نقشه ای بوده است که مبنای آن محور ریاض - اسلام آباد است؛ این نقشه عبارت بوده است از این که کمربند آسیای میانه از طریق اسلامیستی در حیطهٔ دیکتات در آورده شود؛ پاکستان و سعودی در پیش بُرد این اهداف اشتراکِ منافع داشته اند؛ هدف سعودی ازین نقشه، منزوی ساختن ایران در ادعای رهبری جهانِ اسلام بوده است؛ و هدف پاکستان، دست گذاشتن بالای کشمیر و افغانستان، و ازین طریق دسترسی به آسیای میانه بوده است؛ انگلستان ازین نقشه حمایت می کرده است؛

امریکا که قبلاً دوبار {کوریا و ویتنام} تلاش کرده بود در «اوپرو-آزیان» برای خود جا باز کند؛ از آغاز دهه 1980 به این محور ریاض - اسلام آباد پیوست (اعلامیهٔ رونالد ریگان)، زیرا هم برای منزوی ساختن ایران، و هم برای گشودن «اوپرو-آزیان»، منافع و اهداف ژئو-ستراتژیک خود را در این محور منعکس می دید. امریکا به سازماندهندهٔ جریانات اسلامیستی در حوزهٔ ما مبدل شد؛ سلسلهٔ همین رویدادها بالاخره به حضور کنونی امریکا در افغانستان انجامید؛ و اینک که احضارات جنگی امریکا در افغانستان به پایان برده می شود؛ تفکر هر چه بیشتر، و با نگرانی و دلهره، به آینده معطوف می گردد: چه پیش می آید؟

همه آنچه را پیش آمدنی است، بدون تردید نمی توان پیش بینی هم کرد؛ و اما چه چیزهایی را می توان همین اکنون دید؟ و در نتیجه تفکر دربارهٔ آینده را بر کدام محور ها، باید دگرگون و نو ساخت؟

تفکر دربارهٔ آینده، بر دو مبنای اصلی دگرگون می گردد:

یکی اینکه امریکا، که برای عقب راندن روسیه از «اوپرو-آزیان» در تطبیق نقشه خود موفق شد؛ اینک در برابر این واقعیت نو قرار گرفته است که «اوپرو-آزیان» که از روسیه گرفته شد، به امریکا نه رسید؛ چیز قابل ذکری که در «اوپرو-آزیان» جاگزین شد؛ اسلامیزم بود. و امریکا که می اندیشید با اسلامیزم مشکلی نه دارد، اینک در می یابد که در این اسلامیزم، یک نیروی انفجاری برعلیه امریکا ذخیره شده است؛ و این نیروی انفجاری نه در جای دیگر، بلکه در پاکستان متمرکز شده است که با لباس خوش دوخت "متحد امریکا"، راه را برای خود باز کرد؛ و پاکستان زرادخانه ائومی خود را به مانند یک چتر حفاظتی، برای محافظت از همین اسلامیزم تقویت می کند؛

بدینسان کمر بند اسلامیستی که از سعودی آغاز می یابد و تا آسیای میانه می رسد؛ میلان به این دارد که در آینده از حوزه اتحاد با امریکا، و با غرب، بیرون بزند؛ و در واقع در مقابله تعرضی علیه امریکا و غرب قرار گیرد؛ از جانب دیگر این کمر بند اسلامیستی، هند و چین و روسیه را نیز تهدید می کند؛ و این کمر بند اسلامیستی، ایران را هم، مختنق و منزوی می سازد؛

حاصل این، که یک دایره تشنج زا شکل گرفته است، که بدون تردید تهدید های هول انگیز برای امنیت آینده جهان، در آن ذخیره شده است.

پس امریکا {و انگلستان}، ازین پس، نه می تواند بالای اتحاد احتمالی با این کمر بند اسلامیستی، متکی گردد.

دیگری اینکه طی حرکات نو که در این منطقه جهان شکل می گیرند، منطق موضع گیری های گلوبال دگرگون می شوند:

هرگاه اتحادیه شانگهای؛ و نیز عروج چین در شرق دور را اصلاً نادیده بگیریم؛ مهم ترین حادثه جهان گلوبال ظهور و عروج اتحادیه کشورهای «بریکس» است؛

اینک، از نظر موضوع مورد بحث ما، مهم ترین شاخصه اتحادیه بریکس این است که این اتحادیه به شکل یک کمر بند جدیدی شکل می گیرد که از دورا دور، و از بیرون، آن کمر بند اسلامیستی را احاطه می کند؛ سه کشور بریکس، یعنی هند و چین و روسیه، دقیقاً همین کمر بند اسلامیستی را در میان می گیرند؛

پس در ساختار آینده جهان گلوبال سه دایره اصلی نو، یکی در دل دیگری، شکل می گیرند:

- دایره بریکس؛

1- اتحادیه بریکس نیم نفوس جهان کنونی، و مهمترین ظرفیت های اقتصادی جهان امروز و آینده، را در خود گرد می آورد؛ و این اتحادیه است که چین و هند را از میدان مقابله بیرون می کشد و به همکاران نزدیک در میدان گلوبال مبدل می سازد؛ اخیراً چین و هند توانستند که به سطح نوی از همکاری بالا برآیند؛ چین نه تنها بیش از 60 میلیارد دلار در هند سرمایه گذاری کرد، بلکه این دو کشور همکاری های دفاعی خود را از سر گرفتند و میکانیزم های کاری دوامدار برای رفع اختلافات مرزی تاسیس کردند؛ و همکاری گسترده متقابل در میان چین و هند در برما به یک حادثه با اهمیت مبدل شده است؛ این همکاری تنها ازین نظر با اهمیت نیست که برما دارای منابع انرژی است؛ بلکه ازین نظر که هند می داند که این همکاری، راه چین را به بحر جنوب می گشاید؛

و سپس طی مهم ترین گام دارای اهمیت گلوبال، اینک کشورهای بریکس فیصله کرده اند که یک **ارز مستقل**، ارز بریکس تاسیس کنند؛

- دایره اسلامیستی؛

- دایره ایرانی {حوزه تشییع}؛

مشکل اصلی کوشش های کنونی امریکا درین است که این سه دایره را نمی بیند؛ و کارکرد های آن بر اساس منطق خطوط متقاطع استوار است؛

خط تاپی؛ و نیز کوشش های امریکا برای تدویر تریلوگ افغانستان - پاکستان - هند؛ از همین منطق خطوط متقاطع نتیجه شده است؛

•

اینک اول می بینیم که چشم انداز این کوشش ها چگونه بوده است؟

درد سر کنونی امریکا این است که چین از دیوار خود به بیرون پا گذاشته است؛ افزایش نفوذ چین در حوزه ما تنها استقامت ها و مقیاس های بازی امریکا بالای «ویرو-آزیان» را دگرگون نه می سازد؛ افزایش نفوذ چین، خصلت این بازی را هم دگرگون می سازد؛

ظاهراً کوشش امریکا این است که یک دیوار نو ستراتژیک در مقابل چین برپا کند؛ متشکل از هند و پاکستان و افغانستان و ترکمنستان {پروژه پایپلاین تاپی}؛ اخیراً روسیه هم اعلام کرده که به پروژه تاپی می پیوندد؛

تردید نیست که افغانستان از پروژه تاپی سود می برد؛ و مرکزیت افغانستان در دوران اقتصادی منطقه تأسیس و تقویت می گردد؛ اما هرگاه امریکا برای دفع چین، بالای نسخه و ساختار سیاسی معیوب باقی مانده از دوره استعمار، در این منطقه اتکا کند، شکست امریکا محرز است؛

•

و در این رابطه چند سوال مطرح می شوند:

سوال اول این است که آیا خود امریکا در تلاش به یک نزدیکی مجدد با پاکستان کامیاب می شود؟؟

گیت، وزیر دفاع امریکا، دور شدن امریکا از پاکستان، پس از سال های 1990، را یک «اشتباه ستراتژیک» خواند؛ و ستراتژی جدید امریکا، سرازیر شدن میلیاردهای دالر را به پاکستان متعهد می شود؛

حاصل این همه چی بوده است؟

حاصل این بوده است که پاکستان آشکارا به این مرحله عبور کرده است که اینک امریکا (و جهان) را تهدید می کند، و در مقابل امریکا شرایط خود را دیکته می کند؛ امروز، پاکستان اعلام خروج قوت های امریکا و ناتو از افغانستان را نه تنها رسماً به عنوان پیروزی خود تجلیل می کند؛ بل امروز پاکستان بی باکانه

علنی می سازد که همه کسانی که امریکا در پیگرد شان بوده است، در سرتاسر همین ده سال "در نزد" پاکستان بوده اند!!

•

سوال دوم این است که آیا امریکا موفق می شود که رُخِ هند و پاکستان را به سوی هم دیگر دَور بدهد؟

تلاش امریکا برای در دست گرفتن هم زمان سه عامل متفاوت منطقوی {افغانستان، پاکستان، هند} به لحاظ سوابق تاریخی یک تناقض آشکار و ظاهراً غیر قابل نیل است: تعارض در میان هند و پاکستان، منطق وجودی پاکستان قرار داده شد؛ و پاکستان در تعارض با هند، بر محور ریاض-اسلام آباد متکی بود؛ و اینک هرچه بیشتر بر چین متکی می شود، و خواهد شد؛

پس آیا بر پا کردن "تاپی"، چین را متوقف خواهد ساخت؟؟

طوری که دیدیم نه تنها چین با کشور های تاپی وارد مناسبات فعال متقابل شده است، بل چین به وسیله پروژه های مواصلاتی عظیمی، در راه است که با ایران وصل شود؟

تأسیس تاپی، گسترش نفوذ چین بسوی آسیای میانه و خلیج را متوقف نه خواهد ساخت؛ در نتیجه در مقابل نقشه امریکایی اتحادیه «ترکمنستان - افغانستان - پاکستان و هند»؛ نقشه چینایی اتحادیه سه جانبه «چین - پاکستان - ایران» قرار می گیرد؛ و دلیلی در دست نیست که پیوستن پاکستان به این اتحادیه، به یک حرکت شدید در مقابله با امریکا، مبدل نه شود؛ پاکستان به یک کارت بازی بر ضد امریکا مبدل می شود؛

و امریکا {و ناتو} به خوبی می داند که هر گاه مثلث چین-پاکستان-ایران برقرار شد، پس آن گاه عقب نشینی امریکا {و ناتو} یک واقعیت گلوبال است:

ناتو، در افغانستان است که به خود واقف می شود؛

تاپی بدون تردید، به لحاظ اقتصادی یک پروژه جذاب است؛ و اما به منزله یک اقدام برای متوقف ساختن چین، هیچ موفقیتی را نه می تواند وعده بدهد.

•

و ازین انکشافات، می توان یک نتیجه مهم و نو گرفت:

عروج اتحادیه بریکس، یک تحول اساسی در وضعیت مقابله هند و پاکستان وارد می کند؛

²- چین در نظر دارد که از بدخشان تا هرات یک خط آهن به طول قریب 2000 کیلومتر احداث کند؛

اگر، برخلاف قرن 20، تعارض در میان هند و پاکستان {و یا در میان پاکستان و افغانستان} اینک دیگر یک تکیه‌گاه برای استراتژی‌های غربی در منطقه‌ما نیست؛ و اما در جهان قرن 21، ازین تعارض راهی مستقیم به سوی تقارن در میان هند و پاکستان {و پاکستان و افغانستان} هم گشوده نیست؛

در تعارض میان هند و پاکستان، اینک چین نه تنها جایگزین امریکا می‌شود؛ بل چین از یک جانبه‌گی دراین زمینه فاصله گرفته است و در حال تقرب فعال با هند است؛

آنجا که هند، از منظر امریکا، از نظر ملاحظات امریکا درباره‌ی بحر جنوبی، و متوقف ساختن چین، مطرح است؛ در مقابل، پاکستان برای چین، از نظر پیوند شدن به ایران؛ و مقابله با هند؛ و از نظر نفوذ در بحر هند مطرح است؛

و با ظهور اتحادیه‌ی بریکس، اصلاً دورانی به پایان می‌رسد، که در طی آن تشدید خصومت منطقوی {پاکستان با افغانستان؛ و پاکستان با هند}، یک کارت بازی مهم بود برای اینکه غرب مواضع ژئو-ستراتژیک خود درین منطقه را تحکیم کند؛ این کارت که غرب با آن 60 سال بازی کرد، اینک اهمیت ژئو-ستراتژیک خود را می‌بازد؛

پاکستان، هرگاه به مقابله جویی با هند و افغانستان ادامه بدهد، از سود بردن از تحولات در میدان گلوبال، خود را محروم می‌سازد؛

•

سوال دیگر این است که این عقب‌نشینی‌های متواتر امریکا و ناتو، توأم با فرصت‌طلبی در برابر پاکستان، دلیل اصلی اش چیست؟ جهان چه دلایلی دارد که یک ساختار خطرناک، به مانند پاکستان، را نگه دارد؟

از احتمالاتی که در نظر می‌آید، یکی هم کمایی فرصت برای حرکت به سوی تجزیه‌ی پاکستان است.

این نظر که پاکستان باید به تجزیه مواجهه ساخته شود؛ این نظر اصلاً از اهداف سیاست خارجی هند است، که امریکا نیز آن را تحویل گرفت؛

سلیگ هاریسن 5 سال پیش نوشته بود که عساکر هندی برای جدا ساختن سند و بلوچستان مداخله کنند. این نشان دهنده‌ی فکر اداره‌ی بوش در سهم دادن هند برای تجزیه‌ی پاکستان بود؟

این مفکوره‌ی هاریسن بیان می‌داشت که امریکا تلاش دارد در مقابل نفوذ چین به سوی بحر هند، یک دیوار عایق برپا کند؛ شاید مفکوره‌ی دومی امریکا این باشد که بلوچستان غربی را از ایران، و بلوچستان شرقی را از پاکستان قیچی کند؛ و به تأسیس یک بلوچستان مستقل بپردازد که برای حفظ موجودیت خود فقط می‌تواند به امریکا متکی باشد؛ درین صورت چند هدف امریکا، با یک اقدام برآورده می‌شود:

بندر گوادر از چنگ چین بیرون کشیده می‌شود؛ راه برای انتقال پاییلاین‌ها {پروژه‌ی تاپی} از طریق بلوچستان به هند باز می‌شود؛ و راه ایران برای اتصال به بازار انرژی هم به هند، و هم به چین، مسدود می‌شود؛ ایران ناگزیر می‌شود برای صدور انرژی روی خود را به سوی غرب دور بدهد؛ رقابت استراتژیک، یک محور جدید پیدا می‌کند:

ممانعت از بسته شدن مثلث «ایران - پاکستان - چین»؛ یعنی ممانعت از دست یابی چین به بندر گوادر^۳ و آب های جنوبی؛ تحت نظارت در آوردن راه در امتداد پروژه «تاپی»؛ و بنابر آن سلب مقام ستراتژیک - انرژی‌تیک از ایران!

پس، درین ستراتیژی، تجزیه پاکستان یک لازمه آرایش جدید گلوبال می شود؛

خوب. این نقشه که در نظر بود {و شاید تا کنون هم از روی میز ستراتیژی امریکا بیرون نه افتاده است} و برای آن کار و وقت زیاد شاید به مصرف رسانیده شد؛ صرفنظر ازین که تطبیق شده توانست و یا شانس های تطبیق آن به آینده موکول شده باشد، طوری که دیدیم فقط می توانست راه ایران را برای تمدید پایپلاین ها به سوی چین و هند ببندد؛ و اما ازین لحاظ که چین را متوقف بسازد، نمی تواند وعده یی برای موفقیت بدهد.

•

و اما سوال دیگر این است که پاکستان به لحاظ ظرفیت های داخلی خود، چقدر استعداد حفظ ثبات را دارا است؟

نسخه پاکستان، در مقابل هند {و افغانستان} دامن زدن به بنیادگرایی متعرض اسلامیستی بود؛ و این بنیادگرایی متعرض اسلامیستی به وسیله پاکستان طوری عیار شده است که در برابر افزایش نفوذ هند در حوزه ما، شدیداً عکس العمل بدهد؛

و اما اینک، در سیر 60 سال، دو تغییر اساسی درین عرصه ظاهر شده است:

یکی این که خود همین بنیادگرایی اسلامیستی اینک به یک عاملی مبدل شده است که پاکستان را هر چه بیشتر به سوی فروپاشیدن می لغزاند^۳؛

برعلاوه، بنیادگرایی اسلامیستی اینک از کنترل پاکستان فرار می کند؛ و تمایل به این دارد که، خودش به حیث یک عامل مستقل، وارد میدان تاثیرگذاری سیاسی در منطقه شود؛

ازین نظر تلاش اردوی پاکستان برای بازی با کارت طالبان در افغانستان، به جای اینکه افغانستان را به عقب گاه پاکستان در مقابل هند مبدل کند؛ به جای این، افغانستان را به عقب گاه بنیادگرایی مبدل می سازد، که از اولین عواقب آن، خلع قدرت از قدرتمداران سند و پنجاب در پاکستان خواهد بود؛

³ - امروزه دولت، که هیچگاه در پاکستان نقش محوری نه داشته است، در حال اضمحلال است؛ و اردوی پاکستان، که یگانه نیروی قاهری بوده است که پاکستان را به هم بخیه می زده است، خودش به عامل فروپاشی پاکستان مبدل می شود؛ در حالیکه اردوی پاکستان هر چه بیشتر بسوی بنیادگرایان می لغزد؛ درین حال خطر انتشار بنیادگرایی از سوی شمال بسوی جنوب، طبقه حاکم ثروتمند در جنوب پاکستان را که در پنجاب و سند مستقر هستند، از قدرت عقب می راند؛ ساختار قدرت در پاکستان جابجا می شود.

پنجاب و سند که حاضر نیستند قدرت را به ایالت های شمال بدهند، دیگر اصلاً در حفظ پاکستان ذی نفع نیستند؛ تجزیه پاکستان از طرف ایالت های سرحدی فرا نمی رسد؛ پنجاب و سند در تجزیه پاکستان پیشقدم می شوند!!

پس نتیجه می‌گیریم که مصلحت‌های جوانب هند و روسیه و حتی چین با افزایش نقش پاکستان در افغانستان، مطابقت نه دارد؛ و بنابراین هرگونه اتحادی معطوف به تأکید بر افزایش نقش پاکستان در افغانستان، که امریکا {ویا انگلستان} بخواهد در آن وارد شود، نمی‌تواند به مقابله‌های جدید نه انجامد {حتی در میان امریکا و انگلستان}؛

همه شواهد گواهی می‌دهند که مقام پاکستان در ستراتیژی نو امریکا در منطقه ما، علی‌رغم ملیارد های دالر، قابل احیاء نیست: پاکستان، برای امریکا، بی‌اهمیت و منزوی می‌شود؛

گو این که خود امریکا هم به این معضل واقف است و اتحاد هسته‌یی امریکا با هند⁴، با صراحت نشان داد که عقبه‌ء میلان‌های اصلی امریکا به کدام طرف حرکت می‌کند؛ و پاکستان دریافت که دورانِ آویختن به امریکا دیگر سپری شده است؛

•

کوشش هند، برای توسعه نفوذش در آسیای میانه، در گام نخست **ضروریات انرژی‌تیک هند**، را در نظر دارد؛ پاکستان مزاحم دسترسی آزاد هند به بازار انرژی آسیای میانه است؛ و کوشش پاکستان برای گرفتن امتیازات از هند در برابر موفقیت **تاپی**، اینک از طریق معادلات جدید، بی‌اثر می‌شود؛

به نظر نمی‌رسد که تفاهمات کنونی هند - پاکستان در چارچوب "تریلوگ انقره"، جدی باشند؛ قوت گرفتنِ افزایشنده مثلث **هند-اسرائیل-امریکا** گواهی می‌دهد که هند کماکان مصروف اجرای یک حرکت عظیم در میدان گلوبال، در مقابل پاکستان، است⁴.

بر علاوه "تریلوگ انقره" نشان می‌دهد که تلاش پاکستان برای احراز یک نقش اصلی در سرنوشت افغانستان، عقب زده می‌شود.

•

این بحث به دو سوال کلیدی می‌انجامد:

یکی اینکه آیا پاکستان، که باد پیروزی در غبغب انداخته است، در فهمیدن همه این باریکی‌ها که به دور سرنوشت وی درهم می‌پیچند، دیر نکرده است؟؟؟

راز و شانس بقای پاکستان دقیقاً درین نهفته است که دیگر مانند یک پرده نازک و شکننده، در مقابل حرکات عظیم در حوزه ما حایل قرار نه گیرد: **پاکستان نمی‌تواند به مفکوره تأسیس حوزه تمدنی ما نه پیوندد؛**

دیگری اینکه آیا امریکا واقعاً هیچ انتخاب دیگری ندارد؟

⁴ - مثلث هند - اسرائیل - امریکا، که درین اواخر بیشتر فعال شده است؛ اصلاً جایگزین مثلث ترکیه - اسرائیل - امریکا میشود؛ دوران مبادلات تجارتهی میان هند و اسرائیل از 4 میلیارد دالر؛ و معاملات هند - اسرائیل در عرصه نظامی از 10 میلیارد دالر بالاتر رفت؛ اسرائیل روسیه را از اردو، و سیستم تسلیحاتی هند، بیرون می‌راند. تمام سیستم تسلیحاتی هند بکمک اسرائیل با تجهیزات الکترونیک مجهز ساخته میشوند. / لوموند دیپلماتیک؛ نوامبر 2010/

آیا در هر سه دایره‌ی بی که در بالا ذکر کردیم، چگونه ممکن شود که امریکا مصلحت‌های سلبی خود را، با یک برخورد اصولاً نو پیوند دهد؟

پیش از پیش، این سخن باید واضح گفته شود که امریکا در حوزه ما، در طی 10 ساله اخیر، سه هدف اصلی در برابر خود قرار داد، که شواهدی به دست نیست، که به هر سه، و یا به یکی از هر سه، نایل شده توانسته است:

- امریکا، علی‌رغم تحریم‌ها و محاصره ستراتیژیک، از اتومی شدن ایران ممانعت نه توانست؛

- امریکا از بازی پاکستان با القاعده و طالبان ممانعت نه توانست؛

- و پروژه عریض و طویل امریکا در عراق، هنوز باید از موفقیت خود امتحان بدهد؛

پس مثلاً چه چیزها می‌توانند شاخصه‌های اصلی یک برخورد اصولاً نو امریکا، شوند:

1- افغانستان برای امریکا، و غرب، غیر قابل صرف‌نظر می‌شود؛ امریکا ضامن استقلال و تمامیت افغانستان می‌شود؛

تجویزی که امریکا در تحت عنوان AF-PAK مطرح کرد، اهدای امتیازات به پاکستان در افغانستان را منظور می‌کرد که تا مواضع امریکا در پاکستان را تحکیم کند؛ اینک اما چنین نه شد؛

امریکا، هرگاه پیش‌آمد خود را با افغانان متحول بسازد، شاید بتواند در افغانستان برای خود جای پا فراهم کند؛ اما پاکستان اینک پنهان نه می‌کند که قصد دارد امریکا را نه تنها از پاکستان، بل از افغانستان نیز، بیرون افکند؛ جدا کردن مراکز نفوذ برای پاکستان، در افغانستان، یک اشتباه ستراتیژیک است، که امریکا عواقب آن را نمی‌تواند برچیند. نه تنها به علت این که این ساختار بنیادگرایی را ابقاء می‌کند، و آن را به همان "لانه" بی‌بر میگرداند، که ده سال پیش امریکا به بهانه از بین بردن همان "لانه" ها، افغانستان را با یورانیوم مرده بمباران کرد؛ بلکه چنین یک ساختار دیگر با مقتضیات چندین جانبه‌گی گلوبال مطابقت نه دارد؛ و واقعیت‌های نو را نادیده می‌گذارد؛

برعلاوه تلاش امریکا برای تأسیس محور AF-PAK، به یک لغزش اساسی در حرکات انتقال انرژی در منطقه می‌انجامد؛ ایران، موفقانه، اینک تلاش دارد که قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان را در یک محور نو انتقال انرژی، با بحرین و قطر پیوند دهد؛

و این نه تنها تاپی را به خطر می‌اندازد؛ بل امریکا، که در پاکستان به چیزی نه رسید؛ با دست‌ان خود، در همه طرف‌ها، راه را برای توسعه میدان نفوذ ایران می‌گشاید؛

AF-PAK در برابر چالش های نو، دیگر نه اهمیت بازدارنده دارد ؛ و نه اهمیت متعوضانه ؛ به عنوان یک پروژه برای امریکا ، این ، یک پروژه بی معنا ، و نادرست، است؛

2- انقلاب مدنی در حوزه عربی نشان داد که عرب ، هر گاه بتواند سرنوشت خود را به دست گیرد، از راه اسلامیزم نمی رود؛ انقلاب در حوزه عربی نشان داد که اعراب، ترجیحاً ، به راه مدنی می روند؛ هم زمان انقلاب مدنی در حوزه عربی، یک پدیده یی را در عرصه دید فراکشید که مدت مدیدی کنار زده شده بود ؛ و نادیده برگزار شده بود : خودمداری حوزه عربی ؛

هر قدر هم ایران، از انکشافات حوزه عربی سود برده باشد؛ باز هم این انکشافات، مهم ترین حد فاصل را نشان دادند : حوزه عربی از ماحول همجوار خود متمایز است؛ و این تمایز عدول ناپذیر است. ایران در حوزه عربی جای پا نه دارد ؛

3- عروج اتحادیه بریکس، پاکستان را چنان در منگنه خواهد گرفت که کوشش امریکا برای این که حتی از طریق مفکوره AF-PAK در پاکستان برای خود جای پا تضمین کند؛ ممکن نیست که خود را مثمر ثابت کند؛ در منگنه بریکس ، پاکستان در هم می شکند .

این که امریکا بالای خط گسل در میان سعودی و ایران متکی شده است، این یک کوشش

برای حاصل مَحْصَل است؛ و بیشتر منافع صنایع نظامی امریکا را در نظر دارد⁶؛ امریکا باید به این معطوف شود که چگونه به یک گسست در محور ریاض-اسلام آباد می توان نایل آمد ؛

آیا این بدان معناست که امریکا در پی آن شود که محور ریاض-اسلام آباد را در هم شکند ؟؟

نه . امریکا ، دیگر ، چنین ریزرف هایی در اختیار نه دارد⁷ .

امریکا شانس اصلی درین زمینه را هنگامی از دست انداخت که به پروژه مصالحه ملی نجیب الله در افغانستان ، بی اعتنایی کرد⁸ ؛ اینک، امروز، اما محور ریاض-اسلام آباد را نه از طریق

⁶ - اصطکاک در میان سعودی و ایران بدون مداخله امریکا هم ادامه خواهد یافت ؛ هر دو طرف برای ادامه این اصطکاک انگیزه های خود را دارند؛ اخیراً فرمانده سپاه پاسداران ایران گفته است: « سعودی منتظر انتقام الهی باشد! /بی بی سی ؛ 24 اپریل 2011/

⁷ - اخیراً امریکا افشا کرد که از 2007 بدین سو، دقیقاً میدانند که آی اس آی پاکستان یک مرکز سازماندهی تروریسم بین المللی است؛ که 32 سازمان استخباراتی، به شمول استخبارات ایران، در عقب آن قرار دارد؛ محور اصلی این حرکات بین المللی، محور ریاض - اسلام آباد است؛ /25.04.2011DW/

⁸ - نجیب الله صریحاً هشدار می داد که افغانستان بمانند یک خط حایل شده است ، که مانع می شود دو جریان اصلی اسلامیستی ، یکی محور ریاض-اسلام آباد؛ و دیگری جریان های اسلامیستی در آسیای میانه تا قفقاز ؛ یکی با دیگری وصل شوند . نجیب الله توصیه می کرد که ازین رو حمایت و همکاری امریکا برای برقراری مصالحه ملی در افغانستان، یک اقدام ستراتیژیک به نفع امریکا نیز است ؛ امریکا با بی اعتنایی به پروژه مصالحه ملی نجیب الله ، اساساً راه را برای مشکلاتی هموار کرد که اینک دامنگیر آن شده است؛ اخیراً صدای امریکا به این اشتباه ستراتیژیک امریکا در آن زمان ، اعتراف کرد/ صدای امریکا ؛ 15.03.2011/

در هم شکستن، بل از طریق ساختن، باید بی اثر ساخت؛ امریکا، نه می تواند؛ و نه ازین راه که با بنیادگرایی معامله کند، به کدام حل، حتی موقتی، می رسد؛ در برابر محور ریاض-اسلام آباد باید یک الترناتیف، و بدیل، نو تاسیس کرد. این بدیل نو، "حوزه تمدنی ما" است.

امریکا می باید در تاسیس "حوزه تمدنی ما" پیشقدم شود.

تأسیس "حوزه تمدنی ما"، آن ساختار سه دایره یی را که در بالا نشان دادیم، در هم می شکند؛ و ظرفیت های نو در میدان گلوبال تأسیس می کند، که این ظرفیت ها به سود امریکا هستند، و امریکا منافع ژبو-ستراتژیک خود را با آن ها پیوند زده می تواند:

ازین طریق دو هدف نایل می آید:

- هم ترکیه، و هم ایران، و هم پاکستان به یک دایره نو از مناسبات کشانیده می شوند؛ سه محور ترکیه؛ ایران؛ پاکستان به دور افغانستان، در آسیای میانه به حرکت می افتند؛ و بنابراین هم دیگر را موازنه می کنند؛ برای بار نخست جریان های نیرومند جدیدی تأسیس می شوند که بر بنیادگرایی اسلامیستی برتری می یابند؛ نسخه صدور بنیادگرایی و جنگ، از دست پاکستان فرو می لغزد؛ سرنوشت پاکستان به سیر ظرفیت های درونی آن برگردانیده می شود؛

- امریکا میتواند با تحکیم مواضع خود در افغانستان، امکانات خود، و روسیه و هند را با "حوزه تمدنی ما" پیوند زند: دفع چین تحقق می یابد؛

بدینسان اتحادیه بریکس هر قدر فعال تر شود، به همان اندازه امکان و ضرورت "حوزه تمدنی ما"، برای جهان گلوبال، به جلو کشیده می شود؛

امریکا در رأس نهضت آزادی و نهضت مدنی در حوزه ما قرارگیرد؛ موضع امریکا، موضع تأکید بر استقلالیت همه می شود: از خورد تا بزرگ؛

در دنیای گلوبال، مفهوم آزادی چنان دگرگون می شود که مبنای یک خیزش اصولاً نو قرار می گیرد؛ و امریکا اگر با این موج نو همگام نه شود، به همه دلایل عقب زده می شود¹²؛

کوشش برای تقسیم مجدد جهان در چارچوب اتحادهای جدید نظامی، حال این کوشش از طرف امریکا بیاید؛ و یا از طرف چین؛ و یا از طرف روسیه؛ با طبیعت چندین جانبه گی گلوبال تناقض دارد؛

چندین جانبه گی گلوبال بالای اتحادها، اتحادهای نظامی؛ و "قرارداد های اتحاد ستراتژیک"؛ و ازین گونه، نه می تواند استوار ساخته شود؛ چندین جانبه گی، اساساً مفهوم "اتحاد های جهانی" را عدول می کند؛ و ازین جاست که در شرایط یک چنین چندین جانبه گی، توجه اصلی به تأسیس واحد های وساطت کننده معطوف می گردد؛

امریکا، کاری را که نه در ویتنام و نه در عراق؛ نه کرد و نه توانست بکند؛ در افغانستان ناگزیر است انجام بدهد :

برتری دادن یک اساس ژيو-اكونوميك برای تأسيس يك موازنه جديد ژيو-ستراتژيك و بنا بران از طريق تأسيس "حوزه تمدني ما" ؛

این استنباط اصولاً نو است که امریکا را پیش قدم می سازد در راه تأسيس "حوزه تمدني ما" ؛